

دوفصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات ترجمه قرآن و حدیث

دوره ۸، شماره ۱۵، بهار و تابستان ۱۴۰۰، صص ۱-۲۹

DOR: 20.1001.1.24233757.1400.8.15.9.1

مقاله پژوهشی

تحلیلی نو از معنای لغوی و تفسیری واژه تک آمد «هلوع» در قرآن

محمد مصطفائی^{۱*}، جواد سلمان زاده^۲

۱- استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

۲- استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران

پذیرش: ۱۴۰۰/۱/۲۰

دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۳۰

چکیده

واژه تک آمد «هلوع» در قرآن (معارج / ۱۹) به تصریح برخی مفسران و براساس آرای مختلف لغوی و تفسیری، از لغات غریب و دشوارفهم قرآن است که تعریف آن به «جزوع» و «منوع» در دو آیه بعدی، دانشمندان را از ضبط دقیق معنای آن غافل کرده است. کشف معنای اصلی ماده هلوع و نمودهای مختلف آن از طریق بررسی‌های لغوی، هدف اول این جستار بوده و البته سؤال اصلی، نحوه ارتباط هلوع با جزع و منع، آن هم در صیغه مبالغه آن‌ها است. دو معنا و تفسیر مشهور هلوع به «شدت جزع» و «شدت حرص»، از عهده برقراری این ارتباط بر نمی‌آیند. تحقیق حاضر با روش توصیفی-تحلیلی روشن می‌کند که معنای محوری هلوع، «خالی بودن درون از منبع قوت» است که از طرفی با ضعف و سستی همراه است و از طرف دیگر در دو شاخه «سبکی» و «گرسنگی شدید» سر برمی‌آورد. هریک از این دو، با نوعی بی‌قراری و حرکت همراه است و در حضور عوامل شتاب‌دهنده، نمودهای مختلف سرعت، جدیت، مبالغه و ... در این ماده تجلی می‌یابد. هلوع در قرآن، درباره انسان تهی از ایمان و مضطرب به کاررفته و ناظر به مبالغه و شدت عمل او در شر و خیر است؛ یعنی، مستقیماً به معنای جزع و منع ارتباطی ندارد.

واژگان کلیدی: هلوع، سوره معارج، جزوع، منوع، حریص

Email: m.mostafaei@hsu.ac.ir

*نویسنده مسئول مقاله:

۱- مقدمه

۱-۱- تعریف مسأله

نخستین گام در تفسیر، معنایابی واژه‌ها است. در میان مفردات قرآن، برخی واژه‌ها از بار معنایی بیشتری برخوردار هستند و نقشی کانونی در آیات یک سوره ایفا می‌کنند. از جمله این واژه‌ها، واژه «هلوع» است^۱ که از واژه‌های تک‌آمد قرآن بوده و با قرارگرفتن در میانه سوره معارج، مفاهیم دیگر واژه‌های این سوره را تحت تأثیر معنای خود قرار داده است. ارتباط معنایی این واژه با صفات بینشی، اخلاقی و رفتاری انسان، بیانگر اهمیت انسان‌شناختی معنایابی این واژه است. به تصریح برخی مفسران و چنان‌که از آرای مختلف لغوی و تفسیری برمی‌آید، واژه هلوع که تنها یک‌بار در قرآن آمده و از ریشه آن نیز هیچ کلمه دیگری در قرآن نیامده است، از لغات غریب و دشوارفهم قرآن است که تفسیر آن با دو آیه بعدش (جزوع، منوع)^۲، دانشمندان را از ضبط دقیق معنای آن غافل کرده است (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۹: ۱۵۵). سؤال اصلی در این مقاله، نحوه ارتباط هلوع با جزع و منع، آن هم در صیغه مبالغه است^۳ که تاکنون این روابط به‌روشنی و به‌طور کامل تبیین نشده است.

۲-۱- پرسش‌های پژوهش

معنای اصلی ماده هلع و نمودهای مختلف آن در لغت چیست؟
معنای اصلی ماده هلع چگونه با جزع و منع در قالب صیغه‌های مبالغه ارتباط برقرار می‌کند؟

۳-۱- پیشینه پژوهش

علاوه بر تفاسیر، دو پژوهش مهم و اختصاصی درباره هلوع با عناوین «نقد و بررسی دیدگاه مفسران در توصیف انسان به هلوع در آیه ۱۹ سوره معارج» و «نقد آراء مفسران درباره واژه هلوع در آیه ۱۹ معارج» نوشته شده است که در اولی، معنای حرص یا حرص شدید و در دومی «حساسیت نشان دادن در هنگام نفع و ضرر» برای هلوع برگزیده شده است. هر دو

دیدگاه در ضمن آرای مفسران آمده است و در این مقاله به تفصیل مورد بررسی و نقد قرار خواهند گرفت.

۲- معنای هلوع در لغت

اهل لغت چندین معنا به شرح ذیل برای ماده «هلع» برشمرده‌اند:

- ✓ حرص (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۸: ۳۷۴) حرص زیاد (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۱۰۷)، شره (حرص شدید و میل تند و تیز) (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۳: ۵۰۶).
 - ✓ شدت بی‌تابی (شدة الجزع) (ثعالبی، ۱۴۱۴: ۸۰) و بی‌تابی شدید (زییدی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۵۴۶).
 - ✓ تیزروی و سرعت (ناقة هُلُواعة: حدیة سریعة مذعان) (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۱۰۷؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۶: ۶۲).
 - ✓ سبکی، چابکی، بی‌قراری و عجله (وناقه هُلُواع: فیها نَزَقٌ وَخِفَّةٌ) (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۸: ۳۷۵).
 - ✓ ترس هنگام رویارویی [با هر چیز ترسناک] (ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۲۴؛ ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۸: ۳۷۵)، ترس از شر (زییدی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۵۴۶).
 - ✓ به‌تنگ‌آمدگی (ضجر) (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۰۳؛ ابن اثیر، ۱۳۶۴، ج ۵: ۲۶۹)؛ به‌تنگ‌آمده‌ای که بر دشواری‌ها شکیبایی ندارد (فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۳: ۱۰۰).
 - ✓ اندوه (حزن) (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۸: ۳۷۴).
 - ✓ میل به تنعم و لذت (مصطفوی، بی‌تا، ج ۱: ۲۶۹).
- در کنار معانی مفرد، معانی ترکیبی برای این واژه ذکر شده است که عبارتند از:
- بی‌تابی شدید و به‌تنگ‌آمدگی (ابن اثیر، ۱۳۶۴، ج ۵: ۲۶۹)
 - بی‌تابی و کم‌صبری (زییدی، ۱۴۱۴، ج ۱: ۵۴۶)
 - بی‌تابی و اندوه (ابن سیده، بی‌تا، ج ۳: ۱۱)

- حرص و بخل بر مال (زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۵۴۶)
 - ترس و بی‌تابی از شر (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۰۳؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۵۴۶)
 - بی‌تابی و ترس از شر، حرص و بخل نسبت به مال (فیروزآبادی، بی‌تا، ج ۳: ۱۳۲)
- داوری و تعیین معنای اصلی از میان معانی مذکور بسیار دشوار است، مگر آن‌که از ابزارهای مختلف تشخیصی استفاده شود. یکی از مهمترین ابزارها، استفاده از قاعده اشتقاق است؛ این قاعده حاکی از ارتباط معنایی کلمات دارای حروف مشترک است. در ادامه پس از بحث از معنای هلوع در تفاسیر، وارد ارزیابی معانی مذکور برای ماده هلع خواهیم شد.

۳- معنای هلوع در تفاسیر^۵

با مراجعه به تفاسیر برای دریافت اینکه اصل معنای ماده هلع چیست و آن‌ها هلوع را در سیاق آیات چگونه تفسیر می‌کنند، شاهد نظرات مختلف در هر دو بخش هستیم. درباره اصل معنای هلع، مفسران عمدتاً قائل به معنای ترکیبی از دو مفهوم حرص و جزع یا حرص و کم‌صبری هستند: «شدة الجزع مع شدة الحرص و الضجر» (طبری، ۱۴۱۵، ج ۲۹: ۴۹)؛ «أشد الحرص و أسوأ الجزع» (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۱۰: ۳۹)؛ قرطبی با ثعلبی هم‌رأی است و آن را به قتاده، مجاهد و غیر آن دو نیز نسبت داده است (ن.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۹: ۲۹۰-۲۸۹)؛ «شدة الحرص و قلة الصبر» (فخر رازی، بی‌تا، ج ۳۰: ۶۴۴)، «قلة الصبر و شدة الحرص» (شبر، ۱۳۸۵، ج ۱: ۵۳۲)

در خصوص تفسیر هلوع نیز، بیش از همه، یک معنای ترکیبی از حرص و جزع و بخل و ضجر (به‌تنگ آمدن) مدنظر مفسران بوده است:

جزوع به هنگام شر و منوع به هنگام خیر (ابن عباس)، بخیل منوع در مورد خیر و جزوع به هنگام بلاء (ضحاک)، شحیح جزوع (سعید بن جبیر) (ن.ک: طبری، ۱۴۱۵، ج ۲۹: ۴۹)؛ ضجور، شحیح و جزوع (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۱۰: ۵۳۵)، جزوع به هنگام شر و منوع به هنگام خیر (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲۰: ۱۳).

در واقع این مفسران، معنای سیاقی را که در دو آیه بعدی برای هلوع ذکر شده و شامل دو مفهوم جزع و منع است، در نظر داشته‌اند و بعضاً به این مطلب هم تصریح کرده‌اند که هلوع در آیات بعدی تعریف شده است (سیوطی، ۱۴۱۶، ج ۶: ۲۶۶؛ طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲۰: ۱۳؛ طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۱۰: ۵۳۵) و حتی برخی آن را بهترین تفسیر دانسته‌اند (فخر رازی، بی‌تا، ج ۳۰: ۶۴۴؛ اندلسی، ۱۴۲۲، ج ۱۰: ۲۷۵؛ به نقل از احمد بن یحیی (ثعلب)). علامه طباطبایی نیز تفسیر هلوع با دو آیه بعدی را تفسیری درست و استوار (سدید) می‌داند که سیاق با آن مناسب است (طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲۰: ۱۳).

مفسرانی که یک معنای اصلی برای ماده هلع در نظر داشته‌اند، بیشتر جانب جزع/ شدت جزع/ شدیدترین جزع (ابوعبیده، ۱۳۸۱، ج ۲: ۲۷۰؛ طبری، ۱۴۱۵، ج ۲۹: ۴۹؛ طبرسی، بی‌تا، ج ۴: ۳۵۹)، یا جانب حرص/ شدت حرص را گرفته‌اند (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۱۰: ۵۳۵؛ طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲۰: ۱۳؛ طبری، ۱۴۱۵، ج ۲۹: ۴۹؛ رازی، بی‌تا، ج ۱۹: ۴۱۰).

اما معنای منفرد دیگری هم از سوی مفسران در اصل معنای هلع یا در تفسیر هلوع، ذکر شده است که گزارش می‌شود:

«سرعة الجزع عند مسّ المكروه» (طبرسی، بی‌تا، ج ۴: ۳۵۹) «السرعة، من قولهم: ناقة هلوع أو هلواعة، أي: سريعة السير» (کاشانی، زبده التفاسیر، ج ۷: ۱۸۳)؛
صَجْر (به‌تنگ‌آمده) (بلخی، ۱۴۲۴، ج ۴: ۴۳۷) ضجور (فراء، ۱۹۸۰، ج ۳: ۱۸۵؛ طبری، ۱۴۱۵، ج ۲۹: ۴۹)؛

بخیل (ابن جوزی، ۱۴۰۷، ج ۴: ۳۳۸)؛ شحیح (همان)؛

جهول (سلمی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۲۰۸)؛

از تحلیل نظرات مفسران برمی‌آید که برقراری ارتباط میان معنای اصلی ماده هلع با جزع و منعی که در دو آیه بعد آمده، دشوار است چرا که در ظاهر با مفاهیم متفاوت مواجه هستیم. به عنوان مثال صاحب تفسیر نمونه می‌گوید: کسانی که هلوع را به معنای حریص گرفته‌اند، در واقع در این آیات قائل به سه صفت منفی جداگانه هستند: «حرص»، «جزع» و «بخل». اما کسانی که هلوع را به معنای «کم‌طاقت» گرفته‌اند، قائل به دو صفت منفی

جداگانه یعنی «جزع» و «بخل» هستند. (در این تحلیل، هلع و جزع به یک معنا هستند). البته وی این احتمال را هم می‌دهد که چه‌بسا هر دو معنی (حرص- که به نظر ایشان غالباً با بخل همراه است- و جزع) در واژه هلع جمع باشد؛ چرا که این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۵: ۲۸).

اما ابن عاشور قائل به این ملازمه نیست؛ وی اقرار می‌کند که هلع از غوامض لغت است که علما درباره معنای آن بسیار پرس‌وجو کرده‌اند و تعریف هلع با دو آیه بعدی (جزوع و منوع) را عاملی می‌داند که بسیاری از لغویان را از ضبط دقیق معنای ماده هلع بازداشته است. او ادامه می‌دهد که دو آیه بعدی مجموعاً معادل هلع هستند و در ظاهر، میان جزع و منع ملازمه‌ای نیست (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۹: ۱۵۵).

۳-۱- چگونگی ارتباط معنای هلع با جزوع و منوع در تفاسیر

در خصوص چگونگی ارتباط معنای اصلی ماده هلع و معنای تفسیری هلع در دو آیه بعد (جزع و منع)، مهمترین نظرات به قرار ذیل است:

طبرسی در جوامع الجامع اصل معنا را از کاربرد «ناقة هلع» به معنای «سریعة السیر» می‌گیرد و هلع را تنها به «جزوع» ترجمه می‌کند؛ آنگاه در تفسیر آن می‌گوید: هلع، «سرعت جزع به هنگام ناخوشیها» است (طبرسی، بی‌تا، ج ۴: ۳۵۹). وی هیچ ارتباطی نه میان سرعت و جزع و نه میان این دو با «منوع» برقرار نمی‌کند!^۶ اما زمخشری با استناد به همان معنای سرعت سیر، هم جزع و هم منع را با این مفهوم تفسیر می‌کند؛ وی هلع را «سرعة الجزع عند مسّ المكروه و سرعة المنع عند مسّ الخیر» معنا می‌کند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴: ۶۱۲؛ برای تفاسیر مشابه ن.ک: آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۵: ۶۹؛ کاشانی، زیادة التفاسیر، ج ۷: ۱۸۳). این معنا با تعبیری مشابه به صورت حساسیت و تأثیرپذیری سریع هم آمده است.^۷

مفسرانی که معنای جزع و کم‌صبری را برای هلع مدنظر داشته‌اند، بر اثر مشابهت این معنا با جزوع در آیه بعدی، دو دسته شده‌اند؛ برخی اساساً از بیان چگونگی ارتباط میان این معنا با «منوعیت» در هلع غفلت کرده‌اند (ن.ک: طبری، ۱۴۱۵، ج ۲۹: ۴۹؛ طبرسی، بی‌تا، ج ۴:

۳۵۹) و برخی دیگر سعی کرده‌اند معنای بی‌تابی را به منوع هم تسری دهند. قرطبی از مفهوم «کم‌صبری» به هنگام خیر و شر استفاده می‌کند و می‌گوید: «معنایش آن است که او چه در خیر و چه در شر، صبر نمی‌کند و به فعل ناشایست روی می‌آورد» (قرطبی، ۱۳۶۴: ج ۱۹: ۲۹۰-۲۸۹). ابن عطیه با تفسیری مشابه می‌گوید: «هلع»، جزع و اضطرابی است که هنگام مواجهه با امور ترسناک و یا موارد طمع‌برانگیز، انسان را فرا می‌گیرد (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ج ۵: ۳۶۸). ابن عاشور نیز پس از تتبع در استعمالات ماده هلع به این نتیجه رسیده است که «هلع، کمی خویش‌داری است در هنگامی که آنچه مایه اندوه یا خوشحالی نفس است، او را فرامی‌گیرد و یا به هنگامی که [هنوز او را فرانگرفته و بلکه] انتظار وقوع آن‌ها را دارد» (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۹: ۱۵۵).

اما در خصوص ارتباط معنای حرص با آیات بعد، ابوالفتوح در نقل قولی گزارش کرده است که برخی با اصل گرفتن معنای حرص و طمع، راضی بودن به اندک از دنیا و خشم گرفتن به خاطر فوت اندکی از آن را صفتِ هلوعِ طمّاع بیان کرده‌اند (رازی، بی‌تا، ج ۱۹: ۴۱۰). در نقد این معنا باید گفت راضی بودن به اندک از دنیا، ارتباطی به طمع و همچنین «منوع» بودن انسان در خیرات ندارد؛ بعلاوه آن‌که ترتیب (جزع - منع) در تفسیر رعایت نشده است. علامه طباطبایی نیز ضمن آن‌که هلوع را به «شدتِ حرص» معنا می‌کند، جزع و منعی را که در آیات بعد آمده است، از لوازم حرص می‌داند (طباطبائی، ۱۴۰۲، ج ۲۰: ۱۳).

۳-۲- ارزیابی نحوه برقراری ارتباط هلوع با جزع و منع از سوی مفسران

در جمع‌بندی آرای مفسران در ارتباط با اصل معنای هلع و ارتباط آن با جزع و منعی که در دو آیه بعد آمده است، می‌توان آن‌ها را به سه گروه اصلی تقسیم کرد:

۱- گروهی که معنای حرص را معنای اصلی یا جزئی از آن می‌دانند و البته تبیین روشنی از رابطه معنای حرص با جزع و منع به دست نمی‌دهند.

۲- گروه دوم کسانی هستند که با تکیه بر کاربرد محسوس ماده هلع در ترکیب ناقه هلوع (هلواع)، معنای سرعت را اصل گرفته‌اند. در این گروه با دو دسته مواجه می‌شویم.

دسته اول که تعدادشان کم‌تر است تنها از سرعتِ جزع به هنگام شر سخن گفته‌اند. اما دسته دیگر که تعدادشان هم بیشتر است، مفهوم سرعت را قدر مشترک گرفته‌اند و هلوغ را به سرعت جزع و سرعت منع به هنگام شر و خیر معنا کرده‌اند.

۳- گروه سوم کسانی هستند که معنای کم‌صبری، عدم خویشتن‌داری و اضطراب و بی‌قراری را اصل گرفته‌اند. این گروه خود به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته اول که بیشتر نظر به آیه اول بعد از هلوغ (جزوع) داشته‌اند و حتی گاهی اصلاً به مفهوم «منوع» در آیه بعد نپرداخته‌اند. اما دسته دیگر کسانی هستند که به قدر مشترکی دست‌یافته‌اند. در واقع آن‌ها مفهوم خویشتن‌دار نبودن و کم‌صبری را حالتی در نظر گرفته‌اند که هم در شر و هم در خیر می‌تواند انسان را فراگیرد و وی را به فعل ناشایست در آن وضعیت بکشاند؛ بدین گونه که در وضعیت شر، فعل ناشایستِ بارز، جزع و بی‌تابی است و در موقعیت خیر، آن فعل عبارت از منع و بخل است.

فعالاً در مقام داوری می‌توان گفت دسته دوم از دو گروه ۲ و ۳، با توجه به ارائه تبیین جامع از رابطه میان هلوغ هم با جزع و هم با منع، موفق‌تر بوده‌اند ولی این به معنای درستی تحلیل آن‌ها نیست.

۴- اشتقاقیات ماده «هلع»

در این بخش ابتدا تحقیق محمد حسن حسن جبل و در بخش دیگر، تحقیق نگارنده از معنای اشتقاقی ماده هلع ارائه می‌شود.

۴-۱- تحقیق محمد حسن حسن جبل (م ۱۴۳۶ق)

محمد حسن حسن جبل در معجم اشتقاقی خود، ضمن اشاره به معنای گرسنگی برای هلع، معنای محوری آن را «فراغ الجوف من مصدر القوة» (خالی بودن شکم از منبع نیروبخش) ذکر می‌کند و کاربرد هلوغ در آیه مورد بحث را از قبیل کاربرد هلع برای اشاره به گرسنگی

شدید می‌داند. وی کاربرد هلوع برای شتر سبک، باریک شکم و تیزرو را نیز از همین قبیل می‌داند و می‌گوید: «خفت و سبکی، لازمه خالی بودن شکم است». در مورد کاربرد هلع برای ترس هم می‌گوید: ترس از فقدان قوت و نیرو می‌آید (ن.ک: جبل، ۲۰۱۰، ج ۴: ۲۳۱۴، ذیل هلع).

این معنا بر نظریه «الفصل المعجمی» جبل استوار است که طبق آن، دو حرف صحیح ثابت در ابتدای برخی کلمات، با حفظ ترتیب خود، معنای محوری معینی را در ترکیبهای مختلف حمل می‌کنند (همان، ج ۱: ۱۹-۲۰) و ماده‌های مختلفی که در حرف سوم، متفاوت هستند، همان معنای معین را با جلوه و رنگ متفاوتی بروز می‌دهند. (همان: ۲۲)^۸ بر این اساس وی از ترکیب هلع، ذیل مدخل «الهء و اللام و مایثلهما» بحث می‌کند و در مورد معنای محوری ههل/هلهل می‌گوید: «معنای محوری آن، از بین رفتن وسط شیء و بیشتر میانه آن ضمن بقای سائر [اجزای] شیء است که جای آن را می‌گیرند؛ مثل هلال [ماه در] آسمان» (همان، ج ۴: ۲۳۱۱، ذیل ههل - هلهل). وی «هل» استفهامیه را نیز بیانی از فراغ و خالی بودن از علم می‌داند که لازمه‌اش طلب علم است (همان، ذیل هل)؛ چنانکه معنای محوری «هلک» را خالی بودن درون شیء از حقیقت و جوهر خود، می‌گیرد و هلاکت را به خالی بودن/شدن جسد از روح معنا می‌کند (همان: ۲۳۱۴، ذیل هلک).

جبل بر اساس خصائص الحروف در مورد هلع، اجزای معنا را چنین ذکر می‌کند که حرف «هء» بر فراغ و خالی بودن درون از قوت دلالت دارد. حرف «لام» ناظر به امتداد و استقلال است^۹ و حرف «عین» از به هم چسبیدگی یک جرم بر اثر نازکی خبر می‌دهد.^{۱۰} او تصریح می‌کند که ترکیب عین با هل، بر رقت و باریکی در میانه/شکم دلالت می‌کند که در نتیجه، نشان از خالی بودن شکم دارد و مثال می‌زند که: کلمه هَلْعَةُ - بر وزن هَمَزَه - ناظر به خالی بودن شکم است و بر کسی اطلاق می‌شود که سریع گرسنه می‌شود^{۱۱} (ن.ک: همان: ۲۳۱۱، ذیل ههل - هلهل).

۴-۲- بررسی مشتقات ماده هلع

پس از دریافت معنای اصلی هلع بر اساس نظر جبل، نمودهای مختلفی که این معنا در آن‌ها جلوه‌گر می‌شود از بررسی مشتقات کبیر ماده هلع قابل دستیابی است. اشتقاق کبیر که گاه به اشتقاق اکبر هم از آن یاد شده است (ابن جنی، بی‌تا: ۱۳۵-۱۳۶)، بنا بر نظر ابن جنی (م ۳۹۲ق) به‌عنوان مدون آن، به اشتقاقی گفته می‌شود که با حفظ حروف اصلی و قلب آن‌ها، یک معنای عام بر وجوه شش‌گانه کلمه سه‌حرفی که از جابه‌جایی حروف آن به‌دست می‌آید، حاکم است چنانکه در مثال «ک ل م»، تقالیب «ک م ل»، «م ک ل» و... به‌نوعی حامل آن معنای عام هستند (همان: ۱۳۵-۱۳۶). جبل در نظریه الفصل المعجمی با تأکیدی که بر ترتیب حروف در القای معنای مشخص دارد، دیدگاه ابن جنی را رد می‌کند و با برشمردن مواردی از کلمات با تقالیب حروف، معنای متفاوت و گاه متضاد آن‌ها را نشان می‌دهد و معتقد است حداکثر در میان دو صورت از صورت‌های شش‌گانه می‌توان نوعی نزدیکی و نه اشتراک در معنا را مشاهده کرد (ن.ک: جبل، ۲۰۱۰، ج ۱: ۴۲-۴۵). در میزان وارد بودن نقد جبل بر ابن جنی میان محققان اختلاف است و بررسی این موضوع نیاز به تحقیق جداگانه دارد اما آنچه به ماده هلع مربوط می‌شود، مشاهده مناسبت معنایی در میان تقالیب این ماده حتی در میان بیش از دو وجه آن است.

نقطه مشترکی که در دیدگاه جبل و ابن جنی وجود دارد، باور آن‌ها به معنای حروف است به‌طوری که برای هریک از حروف، معنایی اختصاصی قائل هستند؛ جبل در این‌باره مفصل بحث می‌کند (ن.ک: جبل، ۲۰۱۰، ج ۱: ۲۵-۲۶) و قول او درباره معنای هاء و لام و عین، گذشت؛ همو یادآور می‌شود که مناسبت میان اصوات و معنای قولی است که ابن جنی در بیان و اثبات آن پیش‌تاز است (همان: ۲۴). اساساً همین نکته اصل و پایه اشتقاق در تقالیب یک ماده است (صالح، ۲۰۰۹: ۱۷۰). این وجه تشابه باعث می‌شود در اشتقاق کبیر ماده هلع که با سه حرف ثابت ولی با ترتیب متفاوت مواجه هستیم، باز هم به دلیل حضور دو حرف هاء و لام، نوعی مشابهت و تناسب با معنای مطرح در نظریه الفصل المعجمی بیابیم.

درواقع، دقت در مشتقات کبیر ماده هلع، می‌تواند وجوه مختلفی که معنای اصلی ماده هلع در آن صورت‌ها جلوه کرده است را سراغ دهد.

سه وجه «عله»، «عهل» و «لهع» به عنوان مشتقات کبیر ماده هلع در لغت عربی استعمال می‌شوند (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۰۲). بحث در معانی این سه ریشه را با ارتباط میان عله و هلع در معنای گرسنگی آغاز می‌کنیم.

صاحب العین بعد از معنای «بُعد الحرص» ذیل هلع می‌نویسد: «یقال: جاع فَهَلَعَ أي قَلَّ صَبْرُهُ» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۱۰۷). به نظر می‌رسد کاربرد هلع برای بی‌صبری حاصل از گرسنگی، معنایی مجازی باشد و در اصل، هلع به معنای گرسنگی شدید است که نتیجه و لازمه‌اش کم‌صبری و بی‌قراری کردن است. دلیلش آن است که مشابه همین معنای حقیقی و مجازی را خود خلیل ذیل ریشه «عله» (مقلوب هلع) آورده است. وی «علهان» را هم به معنای کسی که درگیر منازعه نفس برای رسیدن به چیزی است و هم به معنای گرسنه می‌آورد،^{۱۲} البته گرسنگی شدید منظور است.^{۱۳} بنابراین علهان یا هلع، گرسنگی شدیدی است که فرد را با خودش درگیر می‌کند و ناگزیر وی را به واکنش می‌کشاند. واکنش مد نظر می‌تواند صورت‌های متفاوتی داشته باشد و کم‌صبری تنها یکی از نمودهای آن است. برخی واکنش‌های دیگر هم‌راستا با کم‌صبری و جزع در ماده هلع و مشتقات آن در العین و دیگر کتب لغت عبارتند از:

سرعت^{۱۴}: ناقة هَلُوعَة: حديدة سريعة مدعان (همان)؛ العَيْهَل: الناقة السريعة (همان: ۱۰۶).
عدم استقرار و در رفت‌وآمد مداوم بودن: امرأة عَيْهَلَة: لا تستقر إنما هي تردد إقبالا و إدبارا (همان).

پلیدی نفس و با جدیت و اصرار به کاری پرداختن و در آن فرو رفتن: العَلَة: خبث النفس والحدة^{۱۵} و الانهماك^{۱۶} (همان) «و قد هَلُوعَتْ هَلُوعَةً، إذا مضت و جدت» (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۰۳).

بی‌قیدوبندی و به سمت هر چیزی مایل بودن: اللُّهَع: المسترسل إلى كل شيء. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۱۰۷؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۰۳).

شایان ذکر است که در مشتقات هلع، معنای دیگری هم دیده می‌شود که بر محور ضعف و سستی است و در صورت‌های تنبلی، غفلت، سهل‌انگاری و حتی کمی و کوچکی هم به کار رفته است:

و الهِلَاعُ: الضَّعِيفُ (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۱: ۱۱۴؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۵۴۶)؛ الْعَلَّةُ: تُحِبُّ النَّفْسَ وَ ضَعْفَهَا (ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۲۴).

فِي فَلَانٍ لَهِيْعَةً، إِذَا كَانَ فِيهِ فِتْرَةٌ وَ كَسَلٌ (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۰۲).
رَجُلٌ فِيهِ لَهِيْعَةٌ وَ لَهَاعَةٌ، أَي غَفْلَةٌ. وَ قِيلَ: اللَّهِيْعَةُ: التَّوَانِي فِي الشَّرَاءِ وَ الْبَيْعِ حَتَّى يُغْبِنَ (همان: ۱۰۳).

و الهِلْيَاعُ: سَبُّ صَغِيرٍ (فیروزآبادی، ج ۳: ۱۳۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۵۴۶).
در ادامه، از نظریه مختار درباره معنای اصلی ماده هلع و معنای تبعی آن بحث می‌شود و به نوعی معانی مطرح در بحث اشتقاق جمع‌بندی می‌گردد.

۵- تحقیق درباره معنای اصلی و معنای تبعی ماده هلع

بنابر آنچه از جبل ذکر شد که شواهد لغوی و اشتقاقی هم آن را تأیید می‌کند، توخالی بودن و به هم چسبیدگی شکم و باریک بودن آن، معنای اصلی است. قبل از هر چیز، این معنای محوری، ملازم است با معنای ضعف، سستی، کمی و کوچکی. اما از طرف دیگر، معنای محوری توخالی بودن و باریکی شکم، در دو شاخه اصلی معنایی سر دوانده است: الف. سبکی؛ ب. گرسنگی شدید.

شایان توجه است که هر یک از این دو معنا، به نوبه خود منجر به بی‌قراری و حرکت و جنب‌وجوش می‌شوند.

برای بی‌قراری ناشی از سبکی، می‌توان سرعت و چابکی شتر و اسب را مثال آورد که تعبیرهای ذیل به همین ارتباط اشاره دارد:

«نَاقَةٌ هَلْوَاعٌ، وَ هَلْوَاعَةٌ: سَرِيْعَةٌ شَهْمَةُ الْفُوَادِ» (ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۲۴)؛

«نَاقَةٌ هَلْوَاعٌ: فِيهَا نَزَقٌ وَ خِفَّةٌ» (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۸: ۳۷۵)؛

«الهلوَاعَةُ: السَّرِيعَةُ الْخَفِيفَةُ» (زیبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۱: ۵۴۶)؛

«فرس غلّهی: نشیطة نزقة» (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۰۲)؛

«امرأة عیهلة: لا تستقرّ نزقاً تَرَدُّدُ إقبالاً و إدباراً» (همان).

برای رمندگی و بی‌قراری و جنب‌وجوشِ ناشی از گرسنگی شدید که در واقع تلاش برای گریز از تنگنا است، علاوه بر شواهد قبلی مبنی بر کم‌صبری و بی‌تابی در اثر گرسنگی، می‌توان به شواهد ذیل استناد کرد:

«العَلَّةُ: أن يذهب و يجيء من الفزع» (ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۲۴)؛

«العَلَّةُ: الذي فزع حتى خَفَّ» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۱: ۱۱۵).

فزع، بر «انقباض» و «رمندگی» که انسان را در مواجهه با شیء ترسناک فرامی‌گیرد، دلالت دارد^{۱۷} (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۳۵). حتی در مورد هلوع نیز برخی آن را به همین فزع و جزع از شر معنا کرده‌اند: «و قال أبو إسحاق: الهلوع: الذي يفزع و يجزع من الشر» (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۰۳).

شاهد دیگر مربوط به همان شتر یا شترمرغی است که سریع حرکت می‌کند. ولی بجای اینکه این سرعت به سبکی و لاغرگی نسبت داده شود، از نفور و رمندگی آن سخن رفته است:

«هلواعة:.... و هُوَ النَّفُورُ حِدَّةً و نَشَاطاً. نَقَلَهُ الْأَزْهَرِيُّ عَنْ بَعْضِهِمْ» (زیبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۱:

۵۴۶)؛

«ناقة هِلْوَاعٌ: فيها نَزَقٌ و خِفَّةٌ. و قال غيره: هي النَّفُورُ» (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۰۳).

۵-۱- تحلیل معنای «ضجور» در ماده هلع

ابن عباس در پاسخ به نافع ابن ازرق که از معنای هلوع با توجه به اشعار عرب پرسیده بود، ابتدا ضجور و بعد جزوع را ذکر می‌کند (ضجور جزوع) (بنت الشاطی، ۱۳۹۱: ۲۰۵).

ابن منظور در معنای ضجر ابتدا معنای بی‌قراری ناشی از غم و اندوه (القلق من الغم) را ذکر می‌کند، اما در ادامه نقل می‌کند که ضجر در اصل به معنای «ضیق النفس» است و عرب برای اشاره به مکان تنگ از ماده ضجر استفاده می‌کند (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۴: ۴۸۱).
تصویر ابن منظور و دیگران از ضجر، نوعی بی‌قراری و به‌ستوه‌آمدگی (تیزم) و بی‌صبری است که به دلیل تنگدلی و در تنگنا قرار گرفتن برای انسان حاصل می‌شود. این تصویر شبیه همان معنای هلوع در شاخه برآمده از معنای گرسنگی شدید است که بر رمندگی و نفور دلالت داشت و از این جهت ضجور/ضجر معادل مناسبی برای هلوع است.
شایان ذکر است که در برخی منابع معتبر لغت، سرعت شتر که با ماده هلع به آن اشاره می‌شود، ریشه در ضجر و به‌تنگ‌آمدگی آن دارد: «عن الفراء أنه قال: ناقة هلوأ، و هي التي تضجر فتسرع بالسير» (ازهری، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۰۳).

۵-۲- تحلیل معنای ترس (فزع) در ماده هلع

ابوهلال عسکری که متعهد است فرق میان کلمات به ظاهر مترادف را بازنماید، تنها جایی که از هلع بحث می‌کند، در بیان تفاوت آن با خوف و فزع است^{۱۸} (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۳۷). در کاربرد محسوس ماده هلع در لغت تصریح شده که از موارد کاربرد هلوأ، برای شتر سبک و باریک‌شکمی است که از شلاق می‌ترسد و سرعت می‌گیرد: «الهلوَاعَةُ: السَّرِيعَةُ الْخَفِيفَةُ... شَهْمَةُ الْفَوَادِ مِنَ النَّوْقِ الَّتِي تَخَافُ السَّوْطَ» (ابن سیده، بی‌تا، ج ۱۶: ۱۸۳).
ظاهراً ترس چون به‌نوعی فضا را بر فرد تنگ می‌کند، در راستای همان نفور و رمندگی عمل می‌کند و باعث سرعت شتری که خودش سبک و چالاک است، می‌شود. چنین روابط تنگاتنگی میان هلع و ترس باعث شده است که هلع، معنای ترس هم بدهد.
یادآور می‌شود در بیشتر موارد برای اشاره به ترسی که هلع آن را نمایندگی می‌کند، از «فزع» استفاده شده است.^{۱۹} «خوف» به معنای ترس از امر محتمل و مشکوک است و اگر یقین وقوع باشد دیگر خوف معنا ندارد.

اما «فزع»، اولاً به معنای خوف ناگهانی از امر ترسناکی است که احتمال وقوع عاجل و فوری آن می‌رود (عسکری، ۱۴۰۰، ۲۳۷). ثانیاً در معنای فزع، ابوهلال آن را انزعاج و بی‌قراری قلب معنا می‌کند (همان) و راغب در بیانی مشابه و البته نزدیک به معنای هلع، آن را به «انقباض و رمندگی» که از شیء ترسناک انسان را فرا می‌گیرد، معنا کرده است و تصریح می‌کند که «فزع از جنس جزع است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۳۵). بنابراین فزع از این جهت، معادل هلع است که موجود زنده را در تنگنا قرار می‌دهد و باعث اضطراب و حرکت و سرعت در جهت گریز می‌شود.

۵-۳- صورت‌های مختلف «عدمِ قرار» در ماده هلع و مشتقات آن

چنانکه در بحث مربوط به معنای اشتقاقی آمد، در ماده هلع و مشتقات آن با صورت‌های مختلفی از عدمِ قرار مواجهیم. این بی‌قراری هم از سبکی می‌تواند ناشی شود و هم از گرسنگی شدید.

معنای سبکی، از جنبه‌های مختلف معانی متفاوت را به‌بار آورده است؛ مثلاً بی‌قیدوبند بودن و به هر سمتی روان شدن؛ سبک‌سری؛ چابکی و سرعت در حرکت؛ نشاط و غرق شدن در انجام کار؛ افراط؛ ...

معنای گرسنگی شدید هم به نوبه خود معنای نفور و رمندگی، جزع و بی‌تابی را به همراه داشته است. البته در گام بعدی این نفور و رمندگی می‌تواند در شکل سرعت، جدیت، اهتمام و مبالغه در جهت گریز هم ظاهر شود.

به تعبیر دیگر هر دو شاخه در معنای بی‌قراری، سرعت، جدیت و مبالغه به هم می‌رسند؛ هرچند که نقطه عزیمت آن‌ها متفاوت است.

۵-۴- عامل تشدیدکننده / شتاب‌دهنده

بنابر آنچه آمد، صرف نظر از معنای ضعف و سستی، وجه جامع دو معنای برآمده از سبکی و گرسنگی، بی‌قراری و حرکت و جنب‌وجوش است که می‌تواند در اشکال مختلف ظهور

یابد. اما این که چه عواملی باعث می شود آن بی قراری با شتاب و شدت بیشتر و در شکل سرعت و افراط و جدیت و مبالغه در کارها نمودار شود، موضوع این بخش است. پیش از این در تحلیل معنای فزع و ترس برای ماده هلع متذکر شدیم که بنا بر برخی تصریحات لغوی، سرعت شتری که خود سبک، باریک شکم و چابک است، ناشی از ترس شلاق است. بر این اساس، آن بی قراری و چابکی ناشی از باریک شکمی و سبکی شتر اگر با عاملی شتاب دهنده چون ترس همراه شود، تبدیل به سرعت می شود. در آیات مورد بحث نیز که با صیغه های مبالغه هلع، جزوع و منوع^{۲۰} مواجه هستیم، از چند شتاب دهنده/ تشدید کننده می توان سخن گفت که یکی همان ترس (فزع) است. ترسی که با «مس» شر دست می دهد و به نوعی با آمدن خیر نیز شیطان آن را در دل می اندازد.

با توجه به تقابل شر و خیر و نیز منع از خیر که مورد نکوهش واقع شده است، می توان مراد از شر در این آیات را بیشتر به از دست دادن نعمتها و اموال تفسیر کرد (ن.ک: طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۱۰: ۵۳۵)؛ لذا ترس از فقدان اموال و نعمتهای مادی برای انسان کافری که فقط به دنیا باور دارد، ترس از نابودی است و این ترس، او را به مبالغه در جزع و بی تابی می کشاند. در مقابل، به هنگام روی آوردن خیر نیز ترس از انفاق برای انسان کافری که تحت وسوسه شیطان، همیشه از فقر و درماندگی احتمالی در آینده نامعلوم در بیم و هراس است (بقره/۲۶۸)، منجر به شدت منع و بخل در خیر می شود. دقت در معنای «مس» می تواند فقدان احساس ایمنی را در انسان هلع نشان دهد. «مس» در لغت به معنای تماس با دست یا غیر آن است (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۹۹) و به صرف ملاقات بین دو چیز بدون هیچ فعل و کنش (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۱۰: ۱۲۱) و به تعبیر دیگر، به «ضعیف ترین احساس اصابت» (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۵: ۸۶)، اشاره دارد. معنای مس (ملاقات بدون کنش) یادآور مواجهه با وقوع امر وحشتناک قریب الوقوع در معنای فزع است و به نوعی تصویر ترس شتر از دیدن شلاق را هم به ذهن می آورد.

مناسب است که اینجا از رابطه میان هلع و حرص نیز سخن به میان آوریم. در مباحث اخلاقی، یک عامل مهم شتاب‌دهنده و تشدیدکننده که می‌تواند بر جدیت و سرعت و ولع موجود در هلع بیفزاید و شخص را هلوع یا هلّع کند، حرص است؛ از همین رو است که در فراز «لَا جَشِيعَ وَلَا هَلِيعَ» در روایت علائم المؤمن از امام علی (ع) (کلینی، ۱۳۶۵: ج ۲: ۲۲۷)، هلّع پس از جَشِيع (حرص شدید)^{۲۱} آمده است. در دعای امام سجّاد (ع) نیز ایشان از «هَلِيعَ أَهْلِ الْجِرْصِ» به خداوند پناه می‌برند (امام سجّاد علیه السلام، ۱۴۱۱: ۹۶)، که ظاهراً هلع در اینجا همان غوطه‌ورشدن افراطی در جمع مال دنیا است. در آیات مورد بحث، هلوع ذیل جمع و اندوختن مال دنیا آمده است ﴿وَجَمَعَ فَأَوْعَى﴾ (معارج/ ۱۸) و در پایان سوره هم از خوض و فرورفتن کافران در امور دنیوی سخن گفته است: ﴿فَدَرَّهْمٌ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ﴾ (معارج/ ۴۲).

بنابراین، هلع معادل حرص نیست؛ بلکه بر عدم قرار و حرکت و تمایل^{۲۲} دلالت می‌کند که با حرص، بر شدت این میل افزوده می‌شود.

۵-۵- قدر مشترک «شدت» در معنای هلوع و خلط هلع با جزع و حرص در لغت و تفاسیر
یادآور می‌شود که خیلی از مفسران و اهل لغت، هلع را به شدتِ حرص و جزع و بلکه شدیدترین مرتبه حرص و جزع معنا کرده‌اند.^{۲۳} در واقع، ماده هلع بر عدم قرار و تحرک و میل دلالت دارد و بنابر آن که این تحرک و میل بر ضعف یا سبکی و یا گرسنگی شدید استوار باشد^{۲۴}، به خودی خود می‌تواند خفیف یا شدید باشد؛ اما اگر پای عوامل تشدیدکننده/ شتاب‌دهنده به وسط بیاید، حتماً شدید خواهد بود. واژه هلوع صیغه مبالغه است و جزع و منعی هم که در تعریف قرآنی آن آمده است، در صیغه مبالغه به کار رفته‌اند (جزوع - منوع)؛ بنابراین تقریباً همه لغویان و مفسران، نوعی شدتِ عمل را در هلوع احساس می‌کرده‌اند.

گرچه تشخیص معنای شدتِ عمل و بی‌قراری و شدتِ میل در هلوع، تشخیصِ درستی بوده است، اما خلطِ معنای هلوع (عدم قرارِ شدید) با جزوع و نیز خلطِ معنای هلوع (عدم

قرار و میل زیاد) با حریص، باعث شده است که بسیاری نتوانند وجه جامع میان هلع با جزع و حرص را به درستی درک کنند. آن‌ها یا هلوع را به شدت جزع معنا کرده‌اند و در نتیجه از تبیین چگونگی شمول آن بر «منوع» در آیه ۲۱ عاجز مانده‌اند و یا هلوع را به شدت حرص معنا کرده‌اند و در نتیجه، هم از تبیین چگونگی فراگیری آن نسبت به معنای جزع بازمانده‌اند و هم به چالشی دیگر درافتاده‌اند که حرص با منع و بخل چه ارتباطی دارد؟ چون در آیه فرموده است «منوع» نه حریص و تفاوت منع و حرص روشن است. بنابراین باید گفت، شدت عمل و میل موجود در هلوع، در صیغه‌های مبالغه جزع و منع نمودار شده است نه در معنای کلمات جزع و منع.

۶- نقد نظرات مهم تفسیری درباره هلوع

بر اساس تحقیقات انجام گرفته، معنا و تفسیری که لغویان و مفسران از هلوع در آیات مورد بحث داشته‌اند، عمدتاً غیردقیق و ناقص است و روابط میان هلوع با جزوع و منوع به درستی تبیین نشده است.

مصطفوی چنانکه قبلاً ذیل معنای هلوع در لغت آمد، تمایل به تنعم و تلذذ را معنای اصلی ماده هلع می‌داند. در نقد وی باید گفت که او ضمن پذیرش دلالت ذاتی حروف بر معانی (مصطفوی، بی تا، ج ۱: ۱۳)، این موضوع را در مستندات انتخاب و استنباط اصل واحد معنایی که در مقدمه کتاب خود آورده است، ذکر نمی‌کند و بیشتر وجه همتش بر آن است که یک معنای عام و جامع برای کاربردهای مختلف محسوس و غیرمحسوس ماده بیابد (همان: ۱۲-۱۳)؛ بنابراین نسبت به جبل که کاربرد محسوس (جبل، ۲۰۱۰، ج ۱: ۱۴-۱۶) و معنای حروف (همان: ۲۳-۲۴) را در تعیین اصل معنای ماده هلع مدنظر داشته است، تحقیق مصطفوی حداقل از این وجه قابل نقد است که وی معنای اصلی حقیقی یعنی خالی بودن درون از قوت و ضعف و سبکی را که باعث میل و بی‌قراری می‌شود، در نظر نگرفته است

و انواع بی‌قراری شدید موجود در ماده هلع (سرعت، جدیت و مبالغه) را به تمایل به تنعم و لذت محدود کرده است.

ابن عاشور نیز که خود به غریب بودن و دشواری واژه هلوع اقرار می‌کند، پس از تحقیق، کمی خویشتن‌داری را در زمان شر و خیر و یا به هنگام انتظار و هراس وقوع آن‌ها، اصل می‌گیرد و جزع، شره، ضجر، شح، جوع و ترس را از لوازم آن معنا می‌داند. این تحقیق نیز حداقل از جهت غفلت از معنای اصلی و منشأ این کمی خویشتن‌داری رنج می‌برد؛ ضمن آن‌که نمی‌تواند مبالغه در جزع و منع را تبیین کند.

در تفسیر به سرعت نیز، علاوه بر اشکال عدم توجه به منشأ سرعت، باید افزود که اشکال مهم دیگر این تفسیر، تمرکز بر معنای سرعت است. چنانکه آمد به‌جای سرعت که یکی از اشکال شدت در بی‌قراری هلوع است، بهتر آن است که در اینجا صورت دیگری از آن، یعنی جدیت، شدت و مبالغه در انجام کار مدنظر قرار گیرد که در قالب صیغه‌های مبالغه جزوع و منوع نمودار شده است و گرنه کاربرد جزع و منع در صیغه مبالغه برای معنای سرعت جزع و منع، توجیه قانع‌کننده‌ای نخواهد داشت.

تفسیر هلوع به ضجور/ ضجر (به‌تنگ‌آمده) که از سوی ابن عباس و تابعان نزدیک به عصر نزول نقل شده است، شاید نزدیک‌ترین تفسیر به معنای اصلی (توخالی بودن و باریکی شکم) و تفسیری نیکو است. هرچند این تفسیر بیشتر در راستای معنای گرسنگی شدید است و ربطی به معنای سبکی ندارد و از این جهت به طور کامل، معنای هلوع در سیاق سوره معارج را پوشش نمی‌دهد؛ با این حال اگر از سوی این مفسران، ارتباط میان ضجور با کاربرد جزع و منع در صیغه‌های مبالغه و اساساً ارتباط میان ضجر و منع به‌روشنی تبیین می‌شد، تا حد زیادی حق مطلب ادا شده بود. ولی چون این ارتباط‌ها خیلی روشن نبوده است، برخی مفسران نیاز دیده‌اند که در کنار ضجور، کلمات دیگری همچون شحیح، جزوع، حریص، بخیل، ممسک و فخور را هم بیاورند.

اما اشکال مهم وارد بر همه این تفاسیر از هلوع، عدم توجه دقیق به سیاق آیات سوره معارج و بهره‌گیری از آیات با مضامین مشابه در دیگر سوره‌ها است که در ادامه از آن بحث خواهد شد.

۷- نظر برگزیده درباره تفسیر هلوع

قبل از آن‌که به تدبر در سوره معارج بپردازیم، برای برقراری بهتر پیوند آیات، مناسب است که آیاتی با مضمون مشابه را از سوره فصلت یادآور شویم (آیات ۴۹ تا ۵۱)^{۲۵} که در آن‌ها، هم از انسان‌های کافر و بی‌ایمان (آیه ۴۹؛ ن.ک: ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۵: ۸۴) و هم از عموم انسان‌ها (آیه ۵۱؛ ن.ک: همان) با صفاتی مشابه با صفات انسان هلوع در سوره معارج یاد شده است.

در این آیات، انسان کافر که خدا و قیامت را باور ندارد، به هنگام مسّ شر، دچار یأس و قنوط می‌شود و پس از آن‌که خداوند او را از مخمصه بیرون می‌آورد و رحمتی به وی می‌چشاند، این رهایی را از تلاش و اقبال خود می‌داند و با خودپسندی، ادعا می‌کند که بر فرض وجود قیامت، در آنجا هم در نعمت خواهد بود. اما وضعیت عموم انسان‌ها که ممکن است از درجات ضعیف‌ایمان هم برخوردار باشند، چنین تصویر شده است که در صورت بهره‌مندی از نعمت الهی، به جای شکرگزاری و تقاضای نعمت بیشتر از ولی نعمت خود، روی از او برمی‌گردانند و به خود مشغول می‌شوند و فقط به هنگام مسّ شر، به یاد خدا می‌افتند و ناله بسیار سر می‌دهند (ن.ک: همان: ۸۶).

در سوره معارج ظاهراً روی سخن با دسته اول از سوره فصلت است و هلوع صفت کسانی است که باور به قیامت و جهان دیگر ندارند ﴿لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾ (معارج/ ۲) و آن را دور می‌دانند ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً﴾ (معارج/ ۶)، حال آن‌که نزدیک است ﴿وَنَرَاهُ قَرِيباً﴾ (معارج/ ۷). آن‌ها در نتیجه این دیدگاه صرفاً به فکر دنیا هستند و کارشان جمع مال دنیا و اندوختن آن است ﴿وَجَمَعَ فَأَوْعَى﴾ (معارج/ ۱۸). در مقابل، مصلین که اهل عبادتند، کسانی

هستند که قیامت را تصدیق می‌کنند ﴿وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾ (معارج/ ۲۶) و باورشان حقیقی است، به‌گونه‌ای که از عذاب آن در هراسند ﴿وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابٍ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ﴾ (معارج/ ۲۷) و رفتارشان گواهی می‌دهد که جهان را محل ابتلاء به شر و خیر می‌دانند، در مسیر حق استقامت می‌ورزند و به مالکیت حقیقی خداوند و رجوع به سوی او باور دارند.^{۲۶}

البته یادآور می‌شود چنانکه برخی مفسران همچون علامه طباطبایی گفته‌اند، هَلَع، صفتی لازم برای حیات در ذات و خلقت بشر است و آیات مربوطه که با «إِنْ» تعلیل شروع می‌شود بر سبب اولی رذائل پیشین (دنیاگرایی و جمع و اندوختن مال دنیا) یعنی هَلَعِ نَفْسِ که در اصل نعمت است، دلالت دارد (ن.ک: طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲۰: ۱۳)؛ اما با توجه به سیاق به نظر می‌رسد، دلالت آیه بر تکوینی بودن هَلَع در انسان، بیش از یک دلالت ضمنی نباشد و در عوض، تأکید بر کسانی است که پس از بلوغ، قلب آن‌ها از ایمان اطمینان‌بخش خالی است و لذا در هَلَعِ خویشتن گرفتار مانده‌اند.

در واقع قرآن هلوع را در سیاقی به‌کار برده است که کاربرد آن دقیقاً بر معنای اصلی ماده هَلَع یعنی توخالی بودن و سبکی و به‌تنگ‌آمدگی استوار است.

ایمان به خدا و آخرت، همان منبع قدرتی است که انسان گرفتار در هَلَعِ خویشتن، از آن خالی است. این تهی بودن از ایمان، انسان را تنگ‌نظر و سطحی‌نگر می‌سازد، او را در کسب منافع دنیوی سُبُک‌سَر و سُبُک‌سیر می‌کند و هم در برابر شدائد و مصیبت‌های رخ‌داده و احتمالی، او را ضعیف و ناتوان می‌سازد.

به بیان دیگر، محور سوره بیان ویژگی‌های زیست مؤمنانه و آخرت‌گرایانه در برابر زندگی دنیامدارانه است. صفاتی که به مؤمنان نسبت داده می‌شود، حاکی از آرامشی درونی^{۲۷}، صبوری و شدت التزام به حق و بندگی است.^{۲۸} مؤمن هنگامی که زندگی به وی روی خوش نشان می‌دهد و به مال و منال می‌رسد، به‌جای جمع و ذخیره اموال،^{۲۹} دستِ نعمت‌بخش خدا را می‌بیند و از سَرِ شکر، با ایمان به وعده‌های الهی و در پی رضایت او،

حتی فراتر از آنچه در شرع واجب شده است، برای سائل و محروم در اموال خویش حقی معلوم تعیین می‌کند ﴿وَ الَّذِينَ فِي أَقْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ (معارف/ ۲۵-۲۴). اما در مقابل مؤمن، انسان بی‌ایمان و کافر به آخرت قرار می‌گیرد که جهان را در دنیای مادی خلاصه می‌بیند و با حرص فراوان، همه همت خود را صرف مال‌اندوزی می‌کند. چنین شخصی هرچه را دارد و به‌کف می‌آورد، حاصل اقبال و دسترنج خود می‌داند (فصلت/ ۵۰) و اطمینانش به‌جای خدا، به اموالش است،^{۳۰} بنابراین در حفظ آن‌ها بسیار می‌کوشد و در صورت احساس به خطر افتادن آن اموال، بسیار بی‌تابی می‌کند.^{۳۱} این انسان بی‌ایمان نه تنها وجهی برای انفاق اموال خویش نمی‌یابد، بلکه شیطان هم او را از فقر می‌ترساند (بقره/ ۲۶۸) و در صورت رسیدن خیری به او، به شدت آن را از دیگران دریغ می‌ورزد.

۸- نتیجه‌گیری

۱- معنای اصلی ماده هلع، خالی بودن درون (از منبع قوت) و تنگی و باریکی است. از این فقدان قوت و نحیف بودن، معنای ضعف و سستی اولین معنایی است که سر برمی‌آورد. در سطحی دیگر، دو شاخه اصلی معنایی از آن معنای محوری سر دوانده است؛ یکی سبکی و دیگری گرسنگی شدید.

گرسنگی شدید نوعی نفور و رمندگی را باعث می‌شود و سبکی نیز به نوبه خود، با میل و حرکت همراه است. عدم قراری که هر یک از دو شاخه معنایی متضمن آن است، می‌تواند خفیف یا شدید باشد و در صورت حضور عوامل تشدیدکننده، در اشکال مختلف و مشترکی نمودار می‌گردد، از جمله: سرعت در حرکت، جدیت، مبالغه و افراط در امور.

۲- تفاسیر موجود که عمده آن‌ها هلع را به، شدت جزع یا شدت حرص و یا ترکیبی از آن دو معنا می‌کنند، از خلط معنای هلع (عدم قرار) با جزع و یا خلط هلع (عدم قرار و

میل) با حرص، رنج می‌برند، لذا نمی‌توانند رابطه کامل و هم‌زمانی میان هلوع با جزوع و منوع که در تعریف قرآنی آن آمده است، برقرار سازند؛ بنابراین در مواردی ناچار شده‌اند از دیگر کلمات همچون بخیل هم استفاده کنند.

۳- قرآن هلوع را در سیاقی به‌کار برده است که کاربرد آن دقیقاً بر معانی اصلی ماده هلع یعنی توخالی بودن، ضعف، سبکی و به‌تنگ آمدگی استوار است. هلع صفتی ذاتی برای بشر است که باید در پرتو ایمان به خدا، کنترل و هدایت شود. ایمان به خدا و آخرت همان منبع قدرتی است که انسان گرفتار شده در هلع خویش، از آن خالی است. این تهی بودن از ایمان و اطمینان قلب، انسان را در «اضطراب»ی همیشگی قرار می‌دهد و در برابر شدائد و ابتلائات دنیوی ضعیف می‌سازد. با حضور عوامل تشدیدکننده‌ای چون حرص به مال دنیا و ترس از فقر، به هنگام احساس شر و خیر، اضطراب و بی‌قراری انسان در شکل مبالغه و افراط در جزع و منع ظاهر می‌شود.

۴- بنابراین معنای هلوع ناظر به مبالغه و شدت عمل انسان بی‌ایمان و مضطرب، در شر و خیر است و مستقیماً به معنای جزع و منع ارتباطی ندارد.

۹- پی‌نوشت

۱- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾ (معارج/ ۱۹).

۲- ﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا﴾ (معارج/ ۲۰) ﴿وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾ (معارج/ ۲۱).

۳- جزوع و منوع هر دو صیغه مبالغه هستند که منوع عطف بر جزوع و جزوع، یا حال برای ضمیر مستتر در هلوع و یا بدل اشتمال از هلوع است (ن.ک: ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۹: ۱۵۷-۱۵۸).

۴- «النَّزَقُ: خَفَةُ فِي كُلِّ أَمْرٍ وَعَجَلَةٌ فِي جَهْلِ وَ حُمُقٍ» (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۱۰: ۳۵۲).

۵- شایان ذکر است که برخی مفسران ذیل آیه هلوع از تفسیر خلقت هلوع که ظاهراً صفتی مذموم است و نسبت آن به خدا، بحث کرده‌اند و کسانی چون زمخشری و ابن عاشور تعبیر «خلق هلوعاً» را استعاره از شدت رسوخ این صفت در برخی انسانها می‌دانند (ن.ک:

زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴: ۶۱۲)؛ اما کسانی چون علامه طباطبایی اساساً شر بودن هلع را قبول ندارند و آن را نعمتی می‌دانند که برای بقای ذات لازم است و ناهلان آن را در مسیر نادرست استفاده می‌کنند (ن.ک: طباطبایی، ۱۴۰۲، ج ۲۰: ۱۵).

۶- ناگفته نماند که طبرسی پیش از جوامع الجامع در مجمع البیان اصل معنای هلع را «شده الحرس» می‌گیرد و بدون هیچ توضیحی، هلع را ضجور (تنگدل)، شحیح (بخیل) و جزوع تفسیر می‌کند (طبرسی، ۱۴۱۵، ج ۱۰: ۵۳۵).

۷- «سریع التآثر والتّهمیم ما یلمّ به أو سریع الضجر والتبرّم» (به سرعت تحت تأثیر قرار می‌گیرد و هیجانی می‌شود و یا اینکه سریع بی‌قرار و بی‌حوصله می‌شود). (دروزة، ۱۴۲۱، ج ۵: ۳۹۸)

۸. این نظریه با آنچه که امروزه به عنوان اشتقاق اکبر شناخته می‌شود و ابن جنی درباره نزدیکی معنای کلمات با دو حرف مشترک و یک حرف قریب المخرج ذکر کرده، متفاوت است. (ن.ک: ابن جنی، بی‌تا، ج ۲: ۱۴۷ به بعد، ذیل باب «تصاقب الالفاظ لتصاقب المعانی») چراکه وی تأکیدی بر حفظ دو حرف خاص ندارد و هر یک از حروف کلمه را قابل تبدیل شدن به حرفی نزدیک به خود در صوت می‌داند. جبل، نظریه خود را که بر شواهد لغوی و «استعمالی» بسیار مبتنی است، نسبت به دیدگاه کسانی که تکیه‌گاشان بیشتر بر «صوت» و هم‌آوایی و قریب‌المخرج بودن حروف و کلمات با معنای نزدیک به هم است، محکمتر دانسته و تصریح می‌کند که «صوت» قائم به «استعمال» است. (جبل، ۲۰۱۰، ج ۱: ۲۵-۲۶)

۹- «الهاء لخروج ما بالجوف بقوة، واللام تعبر عن الامتداد والاستقلال».

۱۰- «وفی (هلع) تعبر العين عن التحام الجرم علی رقه».

۱۱- «ويعبر التركيب معها عن رقه في الأثناء فيفرغ الجوف كالهلع: الذي ... يستجيع سريعاً».

۱۲- «العَلْهَانُ: من تنازعه نفسه إلى الشيء، ... و العَلْهَانُ: الجائع». (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۱۰۶)

۱۳- «عله الرجل: اذا اشتدّ جوعه». (همان)

۱۴- مدینی (م ۵۸۱ق) در کتاب خود به گرفته شدن مفهوم سرعت از جزع و سبکی تصریح می‌کند: «الهَلْوَاعُ: التي فيها نَزَقٌ وَخِفَةٌ؛ أي سَرِيعَةٌ حَدِيدَةٌ؛ مِنْ قَوْلِهِمْ: هَلِيعٌ: إِذَا جَزَعٌ وَخَفٌّ» (مدینی اصفهانی، ۱۴۰۸، ج ۳: ۵۰۷)

۱۵- «قال الجوهری: الحِدَّةُ ما يعتري الإنسان من النَّزَقِ وَ الغَضَبِ ... الحِدَّةُ كالنشاط و السُّرْعَةُ فی الأمور و المَضَاءُ فيها مأخوذ من حَدَّ السیف». (ابن منظور، ۱۴۰۵، ج ۳: ۱۴۰)

۱۶- «همك: أَنْهَمَكَ فلان في كذا، إِذَا لَجَّ وَ تَمَادَى فيه». (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۳۰۲)

۱۷- «الْفَرْعُ: انقباض و نفار یعتری الإنسان من الشیء المخیف، و هو من جنس الجزع». (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۳۵)

۱۸- «الفرق بین الخوف و الهلع و الفرع». البته وی در مورد هلع نکته جدیدی را مطرح نمی‌کند و صرفاً می‌گوید که معنایش «أسوأ الجزع» است و ادامه می‌دهد که در مورد «هلوع»، همان تفسیر خداوند در دو آیه بعدش (جزوع و منوع) مورد قبول قرار گرفته است و اینکه صفت هلوع تنها در جایی که این صفات با هم جمع گردد، اطلاق می‌شود (ن.ک: عسکری، ۱۴۰۰، ۲۳۷).

۱۹- ن.ک: معنای اشتقاقی.

۲۰- ن.ک: ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۹: ۱۵۵ و ۱۵۸-

۲۱- «حرص شدید بر خوردن و غیره» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۲۱۰؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱: ۴۵۸).

۲۲- «المسترسل الی کل شیء» (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۱: ۱۰۷).

۲۳- «أشد الحرص و أسوأ الجزع» (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۱۰: ۳۹)؛ قرطبی با ثعلبی هم‌رأی است و آن را به قتاده، مجاهد و غیر آن دو نیز نسبت داده است (ن.ک: قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۹: ۲۹۰-۲۸۹).

۲۴- ن.ک: بررسی مشتقات ماده هلع.

۲۵- ﴿لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ * وَلَئِنْ أَدْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْخَيْرَ فَلَئِنَّبَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَتَذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ * وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ﴾ (فصلت / ۵۱-۴۹)

۲۶- ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ لِئِنَّا تُزْجَعُونَ﴾ (انبیاء/۳۵)؛ آیه استرجاع (بقره/۱۵۶).

۲۷- ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ (رعد/۲۸)

۲۸- حضور واژه‌هایی چون «دائمون»، «حافظون»، «راعون»، «قائمون» و «یحافظون» به استواری و ثبات قدم افراد رسته از هلوعیت اشاره می‌کند که نقیض آن، ناستواری و بی‌ثباتی برای انسان هلوع است.

۲۹- ﴿وَ رَحِمْتُ رَبِّيَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ (زخرف/۳۲)؛ ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ (يونس/۵۸).

۳۰. ﴿فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ﴾ (حج/۱۱).

۳۱- ابن عاشور سه آیه مشتمل بر هلو، جزوع و منوع را معترضه می‌داند که در میان آیات ﴿مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّى وَ جَمَعَ فَأَوْعَى﴾ (معارج/۱۷-۱۸) و ﴿إِلَّا الْمُضَلِّينَ﴾ (معارج/۲۲) و آیات پس از آن، واقع شده‌اند. وی تصریح می‌کند که این آیات ذیلی بر جمله ﴿وَ جَمَعَ فَأَوْعَى﴾ هستند و هلع بر خصلتی دلالت می‌کند که نفوس را بر حرص برای کسب منفعت و محافظت از آن از ترس نابودی، وامی‌دارد (ن.ک: ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۹: ۱۵۴). سطور مربوطه در متن با الهام از ابن عاشور نوشته شده است.

۱۰- منابع

* قرآن کریم

۱- آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، محقق: علی عبدالباری عطیه، بیروت: دار الکتب العلمیة، (۱۴۱۵ق).

۲- ابن اثیر، مجد الدین، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، قم: مؤسسه إسماعیلیان، (۱۳۶۴ش).

۳- ابن جنی، أبو الفتح عثمان، الخصائص، مصر: هیئة المصرية العامة للكتاب، (بی تا).

۴- ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت: دار الفکر، (۱۴۰۷ق).

۵- ابن سیده، علی، المحکم و المحيط الأعظم، محقق: عبدالحمید هنداوای، بیروت: دار الکتب العلمیة، (۱۴۲۱ق).

۶- -----، المنخصص، بیروت: دار إحياء التراث العربي، بی مک: مؤسسه فؤاد، (بی تا).

۷- ابن عاشور، محمدطاهر، تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، بیروت: مؤسسه التاريخ العربي، (۱۴۲۰ق).

- ۸- ابن عطیه، عبدالحق، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، محقق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت: دار الکتب العلمیة، (۱۴۲۲ق).
- ۹- ابن فارس، أحمد، معجم مقاییس اللغة، محقق: عبد السلام محمد هارون، قم: مكتبة الإعلام الإسلامي، (۱۴۰۴ق).
- ۱۰- ابن منظور، محمد، لسان العرب، بی مک: أدب الحوزة، (۱۴۰۵ق).
- ۱۱- ابو عبیده تیمی، معمر بن مثنی، مجاز القرآن، محقق: فؤاد سزگین، قاهره: مكتبة الخانجي، (۱۳۸۱ق).
- ۱۲- ازهری، محمد بن احمد، تهذیب اللغة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، (۱۴۲۱ق).
- ۱۳- اندلسی، ابی حیان، البحر المحیط، محقق: عادل أحمد عبد الموجود - علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة، (۱۴۲۲ق).
- ۱۴- بلخی، مقاتل بن سلیمان، تفسیر مقاتل، محقق: أحمد فزید، بیروت: دار الکتب العلمیة، (۱۴۲۴ق).
- ۱۵- بنت الشاطی، عائشه، الاعجاز البیانی للقرآن و مسائل ابن الازرق، مصر: دارالمعارف، (۱۳۹۱ق).
- ۱۶- تهانوی، محمد علی، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، محقق: علی دحروج، بیروت: مكتبة لبنان ناشرون، (۱۹۹۶م).
- ۱۷- ثعالبی، عبدالملک، فقه اللغة، محقق: جمال طلبه، بیروت: دار الکتب العلمیة، (۱۴۱۴ق).
- ۱۸- ثعلبی، احمد، الكشف والبیان عن تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، (۱۴۲۲ق).
- ۱۹- جبل، محمد حسن حسن، المعجم الاشتقاقی المؤصل لألفاظ القرآن الکریم مؤصل ببیان العلاقات بین ألفاظ القرآن الکریم بأصواتها و بین معانیها، القاهرة: مكتبة الآداب، (۲۰۱۰م).

- ۲۰- حلیمی جلودار، حبیب الله و رقیه براریان، «نقد آراء مفسران درباره واژه هلوع در آیه ۱۹ معارج»، مطالعات تفسیری، شماره ۳۱، صص ۴۲-۲۵، (۱۳۹۶ش).
- ۲۱- دروزه، محمد، التفسیر الحدیث، بیروت: دار إحياء الكتب العربية، (۱۴۲۱ق).
- ۲۲- رازی، أبو الفتوح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مصحح: محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، (بی تا).
- ۲۳- راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالقلم، (۱۴۱۲ق).
- ۲۴- زبیدی، محمد، تاج العروس، بیروت: دار الفکر، (۱۴۱۴ق).
- ۲۵- زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، مصحح: مصطفی حسین احمد، بیروت: دار الكتاب العربي، (۱۴۰۷ق).
- ۲۶- سلمی، تفسیر السلمی، بیروت: دار الكتب العلمية، (۱۴۲۱ق).
- ۲۷- سیوطی، جلال الدین، الإیتقان فی علوم القرآن، محقق: سعید المندوب، بیروت: دار الفکر، (۱۴۱۶ق).
- ۲۸- شبر، سید عبد الله، تفسیر القرآن الکریم، بی مک: بی نا، (۱۳۸۵ق).
- ۲۹- شیرافکن، محمدحسین، محمد نقیب زاده و امیررضا اشرفی، «نقد و بررسی دیدگاه های مفسران در توصیف انسان به هلوع در آیه ۱۹ سوره معارج»، قرآن- شناخت، شماره ۱۵، صص ۹۰-۷۳، (۱۳۹۴ش).
- ۳۰- صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، محقق: محمدحسن آل یاسین، بیروت: عالم الكتب، (۱۴۱۴ق).
- ۳۱- صالح، صبحی، دراسات فی فقه اللغة، بیروت: دارالعلم للملایین، (۲۰۰۹م).
- ۳۲- طباطبائی، سیدمحمدحسین، تفسیر المیزان، قم: النشر الإسلامی، (۱۴۰۲ق).
- ۳۳- طبرسی، فضل، جوامع الجامع، قم: النشر الإسلامی، (بی تا).
- ۳۴- -----، مجمع البیان، محقق: لجنة من العلماء والمحققین الأخصائین، بیروت: مؤسسة الأعلم، (۱۴۱۵ق).

۳۵- طبري، محمد بن جرير، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، بيروت: دار الفكر، (۱۴۱۵ق).

۳۶- طوسي، محمد، التبيان في تفسير القرآن، محقق: أحمد حبيب قصير العاملي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، (۱۴۰۹ق).

۳۷- عسکری، أبو هلال الفروق في اللغة، بيروت: دار الآفاق الجديدة، (۱۴۰۰ق).

۳۸- فخر رازي، فخر الدين، تفسير الرازي، بی مک: بی نا، (بی تا).

۳۹- فراء، يحيى، معانى القرآن، محقق: محمد علی نجار و احمد يوسف نجاتي، قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، (۱۹۸۰م).

۴۰- فراهيدي، خليل، العين، محقق: مهدي مخزومي - إبراهيم سامرائي، قم: دارالهجرة، (۱۴۰۹ق).

۴۱- فيروزآبادي، القاموس المحيط، بی مک: بی نا، (بی تا).

۴۲- قرطبي، محمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، (۱۳۶۴ش).

۴۳- كليني، محمد، الكافي، تحقيق علي أكبر غفاري، تهران: دار الكتب الاسلاميه، (۱۳۶۵ش).

۴۴- كاشاني، فتح الله، زبدة التفاسير، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، (بی تا).

۴۵- مدینی اصفهانی، محمد، المجموع المغیث فی غریبی القرآن و الحدیث، تحقیق عبدالکریم غرباوی، مکه المکرمه: جامعه ام القرى، (۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸م).

۴۶- مصطفوي، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، (بی تا).

۴۷- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، تهران: دار الكتب الإسلامية، (۱۳۷۱ش).